

معرفی و نقد کتاب

پیوند تفاوت‌ها: راهنمای ارتباط کارآمد بین گروهی

این کتاب نوشته ویلیام بی. گودی‌کانتست^۱ است. این کتاب توسط دکتر علی کریمی‌مله و مسعود هاشمی ترجمه شده و به همت مؤسسه مطالعات ملی در سال ۱۳۸۳ در ۲۹۴ صفحه به شمارگان ۳۰۰۰ نسخه منتشر شده است.

مقدمه: زمینه‌های تئوریک

«ارتباط فرهنگی» یکی از شاخه‌های در حال رشد حوزه مطالعات فرهنگی محسوب می‌شود. این رویکرد بین‌رشته‌ای که روابط فرهنگی را از منظر ارتباطی بررسی می‌کند، در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته است. شاید گرایش روزافزون پژوهشگران به مسئله برخورد و تعامل فرهنگ‌ها در این امر مؤثر بوده باشد. به هر حال، به دلایل متعدد این تعامل‌ها و برخوردهای بین‌فرهنگی، در دنیای جهانی‌شده امروز رو به فزونی دارد و همچنین نیاز به شناخت و تحلیل و احیاناً بازسازی محدودیت‌ها و امکانات این فرهنگ‌ها بیشتر احساس می‌شود. در چنین شرایطی، افزایش تعداد آثار منتشرشده در این زمینه نباید تعجب‌آور باشد.

اخیراً ترجمه کتابی به قلم یکی از برجسته‌ترین کارشناسان مسائل «ارتباطات فرهنگی»، به نام «ویلیام بی. گودی‌کانتست»، منتشر شده است، وی متخصص «ارتباطات کلامی»^۲ و عضو هیئت علمی کالج مطالعات آسیایی - آمریکایی در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در «فولرتن»^۳ است. گذشته از کتاب حاضر، از میان دیگر آثار وی می‌توان به کتاب‌های فرهنگ و ارتباطات بین فردی، ایجاد ارتباط با بیگانگان و قومیت آسیایی آمریکایی اشاره کرد. وی ویراستار کتاب سال ارتباطات و سالنامه ارتباطات بین‌المللی و بین‌فرهنگی نیز بوده است.

1. William Gudykunst

2. Speech Communication

3. Fullerton



گودیکانست از وقتی به عنوان متخصص روابط بین گروهی از پایگاه نیروی دریایی ایالات متحده، مستقر در ژاپن، شروع به کار کرد، درگیر مطالعات بین گروهی شد. در همان زمان وی متوجه تفاوت‌های موجود میان ارتباطات «بین گروهی»^۱ (یعنی ارتباط میان مردم با فرهنگ‌های مختلف) با ارتباطات «درون گروهی»^۲ (یعنی ارتباط بین اعضای یک فرهنگ واحد) شد. سپس برای ادامه تحصیل در دوره دکتری به دانشگاه «مینه‌سوتا» رفت و در آنجا پژوهش در زمینه ارتباطات بین فرهنگی را به طرز جدی تری ادامه داد و به خصوص به مسئله «ارتباطات کارآمد»^۳ در روابط فرهنگی پرداخت.

کسانی که به شاخه «ارتباطات کارآمد» در مطالعات «ارتباطات فرهنگی» تعامل نشان می‌دهند، می‌خواهند توضیح دهند که چگونه فرد می‌تواند با اعضای فرهنگ‌های دیگر به نحو مؤثری رابطه برقرار کند، تعامل داشته باشد و از بروز سوء تفاهم‌های احتمالی جلوگیری کند. در واقع، نظریه‌های «ارتباط کارآمد» قبل از هر چیز به مدیریت «روابط فرهنگی» می‌پردازد. با توجه به اینکه عضو یک فرهنگ، به هنگام تعامل و برقراری ارتباط با دیگران، معمولاً بر یک رشته اطلاعات فرهنگی و اجتماعی خاص خود تکیه می‌کند، مسئله این است که وی چگونه می‌تواند با کمک برخی پیش‌بینی‌های اولیه و محاسبه واکنش‌های احتمالی طرف مقابل، رفتار خود را به گونه‌ای تنظیم کند که مانع بروز سوء تفاهم و اختلافات دوجانبه شود. به نظر می‌رسد، چنین رویکردی به روابط فرهنگی ملل، در مقوله «دیپلماسی فرهنگی» می‌گنجد و بایستی خصلت مدیریت روابط فرهنگی داشته باشد. کتاب *پیوند تفاوت‌ها*، مانند سایر آثار این نویسنده، با هدف ارائه یک رشته راهکارها برای پیشبرد دیپلماسی فرهنگی، از طریق پل زدن میان فرهنگ‌های خودی و بیگانه، به رشته تحریر درآمده است.

به طور کلی، نظریه‌پردازی که در زمینه «ارتباطات کارآمد» تحقیق می‌کنند به سه گروه اصلی تقسیم می‌شوند:

الف) گروه نخست، بر «هم‌گرایی فرهنگی»^۴ تأکید می‌کنند. از این دیدگاه، «ارتباطات کارآمد» وقتی برقرار می‌شود که افراد متعلق به فرهنگ‌های مختلف قادر باشند، از طریق ایجاد بعضی اشتراک‌ها، به فهم متقابل یکدیگر است پیدا کنند. «کین کید»^۵ و «بارنت»^۶ از این طرز تلقی حمایت می‌کنند.

ب) گروه دوم بر «تصمیم‌گیری‌های کارآمد گروهی» تأکید دارد و مسئله اصلی را

1. Inter group Communication
2. Intragroup Communication

3. Effctive Communication
4. Cultural Convergence

5. Kin Caid
6. Barnett

اتخاذ تصمیم‌های مؤثر و کارا در سطح روابط فرهنگی می‌داند و اینکه بتوان تدابیری را برای خاتمه بخشیدن به منازعه‌های فرهنگی اندیشید. «اوتزل»^۱، «هیروکاوا»^۲ و «تومی»^۳ در این جرگه قرار می‌گیرند.

ج) سرانجام گروه سوم به گرایش «مدیریت اضطراب/ بی‌اطمینانی» شهرت دارد. آنان به اهمیت وجود اضطراب/ بی‌اطمینانی در روابط بین فرهنگی و لزوم برطرف کردن آن اشاره می‌کنند. این گروه که گودیکانست از جمله اعضای آن محسوب می‌شود، این پیش‌فرض را مطرح می‌کند که اصولاً هاله‌ای از «بی‌اطمینانی» (به معنای عدم توانایی پیش‌بینی یا توضیح ایستارها، احساسات و رفتار مردم سایر فرهنگ‌ها) و اضطراب (یعنی احساس نوعی نگرانی و تنش و ناخشنودی از سایر فرهنگ‌ها) سایه افکنده است و وظیفه اصلی «ارتباطات کارآمد» چاره‌اندیشی برای کاستن میزان این بی‌اطمینانی و اضطراب و جلوگیری از تشدید آن است. «لیبرسون»^۴، «شاپیرو»^۵، «نیشیدا»^۶، «گوئررو»^۷ و «هیوبرت»^۸ از دیگر اعضای این گروه‌اند.

شرح

اگرچه هر سه گروه کارشناسان «ارتباطات کارآمد» بر لزوم برقراری تمیهداتی برای گسترش روابط بین‌فرهنگی و گفت‌وگوی کشورها و فرهنگ‌های گوناگون دارند، آنچه دیدگاه‌های گروه سوم را متمایز می‌کند، تأکید آن بر وجود روابط تنش‌آمیز میان فرهنگ‌هاست؛ به خصوص «گودیکانست» در تثبیت این طرز تلقی نقش زیادی داشته است. به این منظور، وی از تعبیر «گئورگ زیمل»^۹، جامعه‌شناس آلمانی، از مفهوم «بیگانه»، به‌عنوان یک مفهوم کلیدی، استفاده می‌کند. در چارچوب واژگانی «زیمل» بیگانه عبارت است از «فرد یا افرادی که به هنگام مراد و تعامل گروهی حضور دارند، ولی عضو گروه خودی نیستند». استدلال وی این است که به دلیل وجود روابط تنش‌آمیز میان فرد و بیگانه اضطراب و عدم اطمینانی در روابط فرهنگی شکل می‌گیرد که تأثیر منفی بر ارتباطات کارآمد می‌گذارد. وی به هنگام ریشه‌یابی این عدم اطمینان/ اضطراب و اختلال در ارتباط با بیگانگان، آن را در درجه نخست به وجود «اطمینان قطبی‌شده»^{۱۰} نسبت می‌دهد (ص ۱۴). در نتیجه وجود این ارتباطات قطبی‌شده، فرهنگ‌ها از یکدیگر فاصله می‌گیرند و ممکن است حتی نسبت به یکدیگر احساس خصومت و کینه داشته

1. Oetzel

2. Hirokawa

3. Toomey

4. Lieberson

5. Shapiro

6. Nishida

7. Gurerrero

8. Hubbert

9. George Simmel

10. Polarized



باشند و به علایق و منافع دیگران بی توجه باشند. این امر در نهایت به احساس فقر معنوی، انزوای طلبی و ناتوانی از ایجاد ارتباط با دیگران می انجامد (ص ۱۵). نویسنده در نخستین فصل کتاب، به تفصیل، به این موضوع می پردازد.

در این میان آنچه اهمیت دارد وجود «مهارت های لازم» برای برقراری ارتباطات کارآمد است. «گودیکانست» معتقد است که لازمه مهارت های لازم برای ایجاد ارتباط کارآمد با بیگانگان، کاهش میزان ابهام و اضطراب است. به این منظور حداقل به سه مهارت نیاز داریم: توانایی همدلی با دیگران، توانایی سازگار کردن رفتار خود با دیگران، توانایی پیش بینی دقیق رفتار دیگران؛ البته دو مهارت نخست برای رشد مهارت سوم ضروری است (ص ۲۱۰). نویسنده، به خصوص بر «توانایی هوشیار بودن» تأکید می کند؛ چون اگر بخواهیم بر گرایش به تفسیر رفتار دیگران بر اساس چارچوب فکری خود غلبه کنیم، باید از نظر شناختی به ارتباط خود با دیگران آگاه باشیم. در آن صورت وقتی با بیگانگان تعامل برقرار می شود، تا حدودی نسبت به ارتباط خود با آنان هوشیار می شویم (ص ۲۱۱). از سوی دیگر، «توانایی تحمل ابهام» به افزایش ظرفیت فرد در مقابل سایر فرهنگ ها مربوط می شود. اگر افراد به هنگام مواجهه با ابهام های مطرح شده از سوی سایر فرهنگ ها تحمل و شکیبایی کمتری از خود نشان دهند، بیشتر در جهت تأیید باورهایشان در مقابل فرهنگ های دیگر اقدام خواهند کرد (ص ۲۱۳).

«گودیکانست» با این روندها موافق نیست و به جای آن از ضرورت تلفیق عوامل شناختی، عاطفی و ارتباطی، با هدف ایجاد «همدلی» میان فرهنگ ها سخن می گوید:

«همدلی» شامل با دقت گوش دادن، درک احساسات دیگران، علاقه نشان دادن به آنچه دیگران می گویند، حساس بودن به نیازها و خواسته های دیگران و درک نقطه نظرات دیگران می باشد (ص ۲۱۶).

این همدلی در جهت افزایش توانایی سازگاری صورت می گیرد. به گفته نویسنده کتاب اگر بخواهیم در تعامل با دیگران موفق باشیم، ناگزیر باید بتوانیم رفتار خود را با رفتار دیگر گروه ها سازگار و هماهنگ کنیم (ص ۲۱۸). با توجه به این نکته می توان چنین نتیجه گیری کرد که «گودیکانست» انعطاف و سازگاری را شرط اصلی کاهش سطح اضطراب و ابهام در مناسبات بین فرهنگی می داند و به آن به عنوان راه حلی برای تصحیح تصورات قالبی ناسازگار با فرهنگ های دیگر می نگرد.

کتاب پیوند تفاوت ها در چارچوب بحث «مدیریت تعارض» تدوین شده است. به عقیده «گودیکانست»، منازعه یا تعارض، خواه ناخواه در هر رابطه ای رخ می دهد و وقوع

آن به هر حال اجتناب‌ناپذیر است (ص ۲۲۹). سوی دیگر این سکه «توسعه روابط فرهنگی با بیگانگان» است که نویسنده به‌خصوص در بین صفحات ۲۴۰ تا ۲۵۶ به آن می‌پردازد. اگرچه پیچیدگی بافت (ص ۵۸)، تمایزهای جنسیتی (ص ۶۳)، فاصله قدرت (ص ۶۱)، قومیت‌گرایی (ص ۷۱) و انتظارات ما از بیگانگان (ص ۹۱)، همه و همه می‌توانند «توسعه روابط فرهنگی» را مختل کنند، ولی این امر از خوش‌بینی وی درزمینه امکان برقراری یک ارتباط فرهنگی سالم‌تر، انسانی‌تر و البته کارآمدتر نمی‌کاهد.

نقد

نگارنده برای نقد نظریات طرح‌شده در کتاب حاضر از دو ابزار نقد روش‌شناسانه و نقد فلسفی استفاده می‌کند. مبنای بحث روش‌شناسی را بر نقد گرایش‌های «نتیجه‌گرا»^۱ی نویسنده قرار می‌دهم و در عرضه نقد فلسفی نیز عمدتاً به دیدگاه «لویناس»^۲، فیلسوف معاصر، در خصوص رابطه خود - دیگری استناد خواهم کرد. البته ارتباط تنگاتنگی بین این دو نقد وجود دارد و حتی این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا آنچه در بخش روابط بر زمینه‌های فلسفی به آن اشاره می‌شود، ریشه در مباحث ضدنتیجه‌گرایانه دارد و از این‌رو، بحث فلسفی در ادامه بحث روش‌شناسانه ارائه می‌شود؛ اگرچه، چشم‌انداز این دو فرق دارد. در بخش فلسفی، مبنای اخلاقی رابطه بین فردی و بین‌گروهی در نظر گرفته می‌شود و بخش روش‌شناسی، عمدتاً به نقد شیوه گردآوری و تحلیل داده‌ها در کتاب مربوط می‌شود. ابتدا با بحث روش‌شناسی آغاز می‌کنیم. از لحاظ روش‌شناختی می‌توان چنین استدلال کرد که «گودیکانست» اصولاً به جنبه‌های عملی به مراتب بیش از جنبه‌های نظری قضیه علاقه دارد. او به تأثیر «کورت لوین»^۳، جامعه‌شناس آمریکایی، در این زمینه اشاره می‌کند؛ زیرا «لوین» در دوران تحصیل «گودیکانست» وی را کاملاً متقاعد کرد که «تئوری‌ها باید کاربرد عملی داشته باشند» (ص ۱۰). این تلقی خاص از رابطه نظریه و عمل، «گودیکانست» را آگاهانه یا ناآگاهانه به آن سو کشانده که صرفاً به نظریه‌ها به جهت نتایج عملی آنها توجه کند. در این حوزه وی نه تنها دنباله‌روی سنت تئوری‌گریزی در علوم اجتماعی آمریکاست، بلکه با نگاهی ابزارگرایانه، تا آنجا به نظر اهمیت می‌دهد که مشکل‌گشا باشد. دامنه این دیدگاه مشکل‌گشای نویسنده، به درون نظریه وی نیز گسترش یافته است. اگرچه در مواردی، آن هم گذرا، اشاراتی به مسائل ماهوی به چشم می‌خورد، در مجموع خواننده با اثری کارشناسانه و فنی درزمینه

1. Consequentialism

2. Levinas

3. Kurt Levin

«ارتباطات فرهنگی کارآمد» مواجه می‌شود تا یک «برخورد تنوریک جامع و منسجم». ریشه این نوع نگاه را باید در سیطره عمل‌گرایی^۱ مفراط بر حوزه مطالعاتی «ارتباطات فرهنگی» یافت و به نویسنده محدود نمی‌شود. اگرچه دقت نظرهای فنی گودیکانست در مورد مسائل مبتلابه ارتباط بین فرهنگ‌ها جالب توجه و آموزنده است و می‌تواند مورد استفاده کارشناسان امور فرهنگی قرار بگیرد و این مزیت کوچکی نیست و بیش از هر چیز از تجربیات ارزنده وی در خصوص فرهنگ‌های آسیایی حکایت می‌کند، با این حال باید قبول کرد که اگر این تجربه‌های زنده با ژرفای تنوریک بیشتری توأم بود، مطلوب‌تر می‌بود. معروف است که دانشمندان علوم اجتماعی در ایالات متحده بیشتر به فایده‌مندی نظریه‌ها توجه دارند و معمولاً با زدودن پیچیدگی نظریه‌ها آنها را در پوشش مطالب آسان‌فهم‌تر در اختیار مخاطبان خود قرار می‌دهند. به گمانم «گودیکانست» هم از این قاعده مستثنا نباشد. اینکه «گودیکانست» به «نتیجه» بیش از «فرایند» تمایل نشان می‌دهد تنها از دیدگاه عمل‌گرایانه وی ناشی نمی‌شود، بلکه باید آن را به گرایش‌های رفتارگرایانه^۲ وی نیز نسبت داد. غلبه رفتارگرایی مانع بازدارنده مهمی در برابر بسط مبنای ارتباطی اثر حاضر محسوب می‌شود. این رفتارگرایی، البته پیامدهای بسیار مثبتی نیز برای اثر داشته است. برای مثال می‌توان به ده‌ها پرسش‌نامه مندرج در کتاب در زمینه ارتباطات فرهنگی اشاره کرد. این پرسش‌نامه‌ها به دقت طراحی شده، حاوی نکات جالب توجهی هستند، ولی در کنار آن، باید به عدم توجه کافی نویسنده به مؤلفه‌های «فهم» و «تفسیر» اشاره کرد. خاستگاه این نارسایی را باید در رویکرد رفتارگرایانه جست‌وجو کرد. همین رویکرد موجب شده است که «گودیکانست» معضلات مربوط به عدم ارتباطات کارآمد را عمدتاً به عوامل صرفاً روان‌شناختی و رفتاری نسبت دهد و از عوامل جامعه‌شناختی غافل باشد و ریشه‌های اجتماعی ارتباطات بین‌فرهنگی را نادیده بگیرد.

در حیطه مسائل فلسفی نیز می‌توان این اثر را نقد کرد. از لحاظ فلسفی این پرسش قابل طرح است که چرا «گودیکانست» بدین گونه عامل «کارآمدی»^۳ را برجسته می‌کند و این امر چه پیامدهای فلسفی‌ای به همراه دارد و چه صبغه‌ای به رابطه خود و دیگری می‌دهد؟ در پاسخ باید گفت که مفهوم «کارآمدی» نمی‌تواند شکاف موجود میان خود و دیگری را از میان بردارد و رابطه سلسله‌مراتبی را ترمیم کند، بلکه آن را کنترل و قابل تحمل می‌کند. در واقع، در پس مفهوم «ارتباطات کارآمد بین‌فرهنگی» ایده کنترل بی‌نظمی‌ها و تنش‌ها قرار دارد و این با یک رابطه راستین برابری طلبانه فاصله دارد.

اگرچه کارآمدی می‌تواند نقش مهمی در بهبود منازعه‌های فرهنگی داشته باشد، در رفع نگرانی میان هویت‌های فرهنگی محدودیت‌های جدی دارد.

در مقابل می‌توان از دیدگاه «لویناس» دربارهٔ رابطهٔ خود - دیگری به‌عنوان بدیلی برای دیدگاه «گودیکائنت» استفاده کرد. «لویناس» با تأکید بر دو مؤلفهٔ «مسئولیت» داشتن نسبت به دیگری و «عمل کردن برای دیگری»، به نحوی کاملاً متفاوت با «ارتباط کارآمد» به رابطهٔ خود و دیگری نگریسته است. «لویناس»، برخلاف «مارتین بوبر»^۱، به رابطهٔ متقارن^۲ میان خود و دیگری باور ندارد، بلکه این رابطه شکل نامتقارن^۳ دارد. از دیدگاه وی مسئله این است که «خود» نسبت به «دیگری» احساس مسئولیت کند؛ وگرنه مسئلهٔ احترام دیگری به خود چندان اهمیت ندارد. این یک بینادهنیت نامتقارن^۴ است. این رابطه نامتقارن برخاسته از یک نوع آگاهی است که در آن «عمل کردن برای دیگری» به یک رسالت یا وظیفهٔ اخلاقی تبدیل می‌شود. این امر می‌تواند به‌عنوان مبنای عقلانیت ارتباطی جدید در رابطهٔ میان فرهنگ‌ها قرار گیرد. این امر به معنای گذر از «در خود» و «برای خود»، به «برای دیگری» است. «لویناس» برای دیگری بودن را به‌عنوان شکل اصیل «درجهان‌بودگی» در نظر می‌گیرد. عالی‌ترین شکل آن در قالب «برای دیگری مُردن» تجلی پیدا می‌کند.

در تحلیل‌های «گودیکائنت» از موضوع، این نحوهٔ نگریستن به رابطهٔ خود - دیگری امکان بروز ندارد؛ زیرا وی اصولاً وجود کلیت‌های هویتی کاملاً متمایز و متعارض را مفروض می‌گیرد و آنها را لاقیاس می‌داند. وی به‌عنوان یک کارشناس، با سوی‌گیری‌های خاص خود، به‌سختی می‌تواند به رابطهٔ متقارن پایبند باشد، چه برسد به اینکه بخواهد از ذهنیت نامتقارن لویناس جانب‌داری کند. ممکن است این دیدگاه مطرح شود که استدلال «لویناس» دربارهٔ خود و دیگری (در عرصهٔ بینافرهنگی و درون‌فرهنگی) آرمان‌خواهانه، غیرعملی و فاقد مبنای واقعی تصور شود، ولی درعین‌حال، نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که در غیر این صورت نیز تلاش‌ها برای بازسازی روابط فرهنگی، خواه‌ناخواه به ورطهٔ برتری‌جویی، منفعت‌طلبی و غلبهٔ اغراض سیاسی سقوط خواهد کرد و به‌سرعت وجههٔ اخلاقی خود را از دست خواهد داد.

جهانگیر معینی‌علمداری

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

E-mail: Moimi1342iran@yahoo.com

1. Martin Bubber

2. Symmetrical

3. Asymmetrical

4. Asymmetrical Intersubjectivity